

ضرورت بازنگری در بخش ترکیبات خارجی

فرهنگ فارسی معین

دکتر محمود فضیلت
دانشگاه رازی
E-mail: mfazilat@razi.ac.ir

چکیده

فرهنگ فارسی معین، بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ در شش جلد منتشر و تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. استاد معین، این فرهنگ را به منظور پاسخگویی به بخشی از نیازهای دانش‌پژوهان گرد آورده؛ از روش علمی در سه بخش لغات، ترکیبات خارجی و اعلام استفاده کرده است. مولف همچنین از استادان و خاورشناسانی که در تألیف کتاب با او همکاری کرده‌اند؛ در مقدمه جلد نخست نام برده است. نگارنده با توجه به اهمیت و تجدید چاپ این کتاب و مراجعه گسترده و مکرر اهل نظر، مواردی از «بخش ترکیبات خارجی» را به منظور ویرایش و بازنگری در چاپ‌های بعدی یادآوری می‌کند و پس از اشاره به روش استاد معین در نگارش فرهنگ فارسی، از پیشوایان فرهنگ‌نویسی او، سخن می‌گوید.

ترکیبات خارجی فرهنگ فارسی، شامل واژه‌هایی از زبان‌های عربی، ترکی و اروپایی مندرج در نوشتار و گفتار زبان فارسی است. این گونه ترکیبات، اغلب ویژگی‌های اصلی خود را حفظ کرده‌اند. محدود بودن این گونه ترکیبات از نظر هویت دستوری به دو گروه ترکیبی و فعلی، موجب شده است مولف کتاب، به ویژگی‌های دستوری ترکیبات خارجی نپردازد و در این مقاله نیز از آن سخنی به میان نیاید. پیشینه نقد و بررسی فرهنگ معین به چندسال پس از انتشار آن می‌رسد که به عنوان نمونه می‌توان مقاله دکتر علی اشرف صادقی در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران را برشمرد. مقاله حاضر، صرف نظر از علل و عوامل و نوع اشتباهات و کاستی‌ها با نگارشی متفاوت از گفتارها و مقالات دیگر، به بازنگری در فرهنگ معین می‌پردازد. با این امید که گامی در ویرایش این کتاب مرجع، برداشته باشد.

واژگان کلیدی: ترکیبات خارجی، فرهنگ فارسی، محمد معین، ویرایش و تصحیح

مقدمه

فرهنگ فارسی زنده‌یاد دکتر محمد معین، از فرهنگ‌های گرانسنگ زبان فارسی است. این فرهنگ در شش جلد تدوین گردیده است و پس از لغت‌نامه زنده‌یاد علامه علی اکبر دهخدا که در حقیقت دانشنامه فارسی است؛ قرار دارد.

در مقدمه این فرهنگ، از عنوان‌هایی چون منابع زبان فارسی، عناصر اصلی فارسی، اهمیت فارسی، فرهنگ‌های فارسی، فرهنگ‌های ما، روش ما، فواید و مزایای فرهنگ حاضر، همکاران، مآخذ، نشانه‌های اختصاری و جدول تطبیق حروف یونانی و لاتینی با حروف فارسی، سخن رفته است. گویا نظر استاد معین از عنوان «فرهنگ‌های ما» آن بوده است که در فرصت‌های بعدی، مانند فرهنگ فرانسوی «لاروس»، فرهنگ‌های کوچک و متوسط و بزرگ ترتیب دهد. (دبیرسیاقی، ۱۳۶۸: ۲۱۳)

روش تازه‌ای که استاد معین در نگارش فرهنگ فارسی به کار برده، آن را از دیگر فرهنگ‌ها متمایز نموده است. او خود در مقدمه فرهنگ فارسی، فرهنگ نویس فرانسوی پیر لاروس، بنیانگذار لغت‌نامه لاروس را پیشوای فرهنگ نویسی خود دانسته است. (معین، ج ۱، ۱۳۶۳: چهل و چهار)

مؤلف سالیان درازی از عمرخویش را بر سر تألیف و تدوین این فرهنگ گذاشته است و گویا از این نظر نیز از لاروس پیروی نموده است. اما در فرهنگ فارسی، به روش لاروس بسنده نشده است و از روش فرهنگ‌هایی چون المنجد عربی به عربی، استینگاس فارسی به انگلیسی، میلر فارسی به روسی، و وبستر انگلیسی به انگلیسی، و بروکهاوس آلمانی به آلمانی، نیز بهره‌مند گردیده است.

بخش دوم فرهنگ فارسی، «ترکیبات خارجی» است. نگارنده کوشیده است در این مقاله مواردی از بخش ترکیبات خارجی را که از نظر وی، نیاز به بازنگری و ویرایش مجدد دارد، نقد نماید. با این امید که در چاپ‌های بعدی فرهنگ فارسی مورد توجه قرار گرفته؛ نسبت به تصحیح و ویرایش آن اهتمام نمایند. بنابراین، نخست به معرفی بخش‌های سه‌گانه این فرهنگ

و ویژگی های آن می‌پردازیم؛ سپس نکات نوزده گانه‌ای را که نیاز به بازنگری دارد؛ یادآوری می‌کنیم:

بخش اول - شامل شرح و توضیح لغات و اصطلاحات است و مجلدات اول، دوم، سوم و بخش اعظم جلد چهارم را در بر می‌گیرد.
بخش دوم - شامل ترکیبات خارجی مندرج و موجود در زبان و آثار مکتوب فارسی است که بخش پایانی جلد چهارم را شامل است.
بخش سوم - شامل اعلام است و مجلدات پنجم و ششم را در بر دارد.

اهمیت فرهنگ معین و انگیزه و ضرورت این تحقیق

اهمیت و ارزش فرهنگ فارسی معین بر اهل نظر و قلم پوشیده نیست. می‌دانیم که این فرهنگ کاربردی‌ترین فرهنگ زبان فارسی است. علت و انگیزه توجه اندیشه‌وران به این فرهنگ، افزون بر متأخر بودن، شیوه‌ای است که استاد معین در تألیف و تدوین آن به کار گرفته‌اند و افزون بر اینکه آن را به بخش‌های سه‌گانه تقسیم نموده‌اند، از روشی ثابت و دقیق بهره‌جسته‌اند و این روش را در مقدمه‌ای صد و شش صفحه‌ای با ژرفکاو و دقت فراوان شرح داده‌اند.

اما پیش از آنکه به ترکیبات خارجی بپردازیم، لازم است به بخش‌هایی از مقدمه که روش نگارش و تدوین بخش دوم را توضیح می‌دهد، نظری بیندازیم. در مقدمه، زیر عنوان «بخش دوم - ترکیبات خارجی» چنین آمده است:

۱- ترکیبات خارجی را - به سبک لاروس کوچک - بین قسمت لغات و قسمت اعلام جا داده. این بخش دارای مشخصات ذیل است:

مواد

۱- شامل تعدادی معتابه از ترکیبات خارجی (عربی، ترکی و اروپایی) مستعمل در متون نظم و نثر و محاوره فارسی زبانان است.

- ۲- ترکیبات مذکور ممکن است کلمات مرکب باشند (امیرالمؤمنین، جهد المقل) و ممکن است جمله‌ای فعلی (ادرکنی) یا جمله‌ای اسمی (سلام‌الله‌علیک ...) .
- ۳- علت جدا کردن این نوع ترکیبات آنست که آنها هنوز مشخصات زبان اصلی را حفظ کرده‌اند... (معین، مقدمه، ج ۱: شصت و پنج)

املا

... بدیهی است که ترکیبات خارجی (مخصوصاً عربی) تقریباً اصالت خود را حفظ کرده‌اند. از این جهت رسم‌الخط صحیح آنها ضبط شده است.

تلفظ

... باید یادآور شد که ترکیبات خارجی، هرچند صورت تحریری خود را در فارسی حفظ کرده‌اند. ولی از حیث تلفظ حروف تابع زبان فارسی هستند. (همان: شصت و شش)

دستور

از ذکر هویت دستوری در این بخش صرف نظر شد. زیرا همه آنها کلمات مرکب یا جمله هستند.

ذیل الست

الستُ a-Last(o) [ع] ۱- (فعل) آیا نیستم ... ۲- (ا) به روزی که خدا پیمان مذکور را گرفت، اطلاق می‌شود. || اقلیم ... ، کشور الست. سرزمین پادشاهی خدای تعالی (← الست ↑) (همان، ج ۴ بخش دوم ص ۲۱)

«لاجرم دنیا مقدم آمدست تا بدانی قدر اقلیم الست»

(مولوی، ۱۳۱۹: ۲۸۸)

|| روز . ← نمره ۲:

مطلب طاعت و پیمان صلاح از من مست که به پیمانه کشتی شهره شدم روز الست

(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۷)

|| العهد. پیمانی که در روز الست خدای از ارواح بنی آدم گرفت ↑.

در شماره ۲ در رابطه با ذکر امثله «روز الست» و «اقلیم الست» ترتیب و تناوب رعایت نشده است. از این گذشته، مصراع «مطلب طاعت و پیمان صلاح از من مست» باید ذکر «واو» عطف میان پیمان و صلاح و به صورت «مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست» باشد. در اصح نسخ و از جمله نسخه روانشاد قزوینی و غنی نیز با ذکر «و» مضبوط است.

ذیل حروف الحلقیه

حروف الحلقیه h.-ol-hal^ل-Iyy-a [=ع.حروف الحلقیه] (امر.) شش حرف از حروف الفبای عربی بدین نام خوانده شوند. حروف هجای عربی را به نه دسته بخش کنند: ۱- حروف الحلقیه: ع.ح.ه.خ.ع. ۲- حروف اللهویه (معین، ج ۴ بخش دوم، ۱۳۶۳: ۹۹) چنانکه آمده است شش حرف از حروف عربی که واجگاه آنها حلق است، حروف حلقیه نامیده می‌شوند. اما در شماره ۱، مقابل حروف حلقیه فقط به پنج حرف، اشاره شده است که باید به صورت ذیل اصلاح شود:

۱- حروف حلقیه: ع.ح.ه.خ.ع.ع.

ذیل خذ

خُذْ [ع.] (فعل امر.) بگیر! (همان ص ۱۱۴)

هرچه در گیتی بر او نام عطا افتد کفش جمله را گفتست: خُذْ جام و قلم را گفته: هات!
(نوری، ۱۳۴۷: ۳۶)

چنانکه مشهود است. خُذْ، فعل امر است و ترکیب نیست یعنی از دو یا چند جزء تشکیل نشده است. بنابراین، جزء ترکیبات محسوب نمی‌شود. اگر چه ممکن است چنین به نظر رسد که چون «خُذْ» فعل امر است و در حکم جمله است؛ لذا در معنی مرکب است که البته با توجه به شیوه نگارش کتاب و ساختار و تعریف ترکیبات در موارد مشابه، این نقل، مقبول نیست. از این گذشته، اگر بپذیریم که «خُذْ» می‌تواند ترکیب محسوب شود این پرسش پیش می‌آید که

چرا بیش از ده‌ها و صدها فعل امر، که در زبان ما و کتب پیشینیان رایج و منقول است، در بخش ترکیبات خارجی فرهنگ فارسی جای‌شان خالی است. چنان‌که «هات» در بیت پیشین نیز فعل امر است ولی در بخش ترکیبات خارجی، نیامده است.

ذیل دوسته سطوح

دوسته سطوح [zu-s-sotuh] [ع.ا.] (امر.) (هس.) جسمی است که دارای هشت سطح باشد. (همان: ۱۴۳) بدیهی است که در سطر مذکور، بجای هشت باید شش باشد.

ذیل رحم الله

زیر این ترکیب (به نقل از چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی ص ۲۲) چنین آمده است:

رحم الله (rahema-hom-o-llah(o) (جمله‌دعایی) خدای برآنان ببخشایاد! «اسکافی دبیری بود از جمله دبیران آل سامان - رحم‌الله - و آن صناعت نیکو آموخته بود...»

(معین، جلد ۴، بخش دوم ۱۳۶۳: ۱۵۴)

با توجه به واج‌نگاری و آوانویسی و نیز با عنایت به مضمون جمله‌دعایی و مثال آن به جای «رحم‌الله» باید «رحمهم‌الله» باشد.

ذیل سبق السبق

سبق السبق [sab γ -os-sab γ] [ع.ا.] (امر.) گذشته‌دیرین ۱۱ در. (قمر) گذشته‌دیرین. در عهد ازل: «شیخ گفت: ای جوانمرد! این سگ بزبان جال در سبق‌السبق از من چه تقصیر در وجود آمده است و از تو چه توفیر حاصل شده است؟...»

(عطار، ج ۱، ۱۳۴۶: ۱۳۳)

در مثال، بجای «بزبان جال» باید «بزبان حال» باشد.

ذیل صحّ

صح sahha (sah) [ع.=صح ذلك] ۱- (فعل، ا.) صحیح است، درست است:
در میان صالحان یک اصلحی است برسر توقیعی از سلطان صحی است....
(مولوی بلخی، ۱۳۶۲: ۱۱۷۰)

«صحّ» ساختار ترکیبی ندارد و به دلایلی که ذیل «خُذ» آوردیم، نباید در بخش ترکیبات مندرج باشد. علاوه بر این، در واژه «صحی» حرف «ح» مشدد و مفتوح نیست و از این روی، بیت مذکور شاهد مثال مناسبی برای «صحّ» نمی باشد.

ذیل صدق

صدق sadda ḡ a (sadda ḡ) [ع. ← تصدیق] (فعل، مخف. آمنا و صدقنا) ایمان آوردیم و براست داشتیم.

(معین، ج ۴، بخش دوم ۱۳۶۳: ۱۸۴)

این مورد نیز مانند خُذ و صحّ ساختار ترکیبی ندارد.

ذیل طهر مثنواه

طهر مثنواه tahar-masva-h (o) [ع.] (جملة فعلی دعایی) پاکیزه باد جایگاه (قبر) او. (پس از ذکر نام مرده گویند.) (همان: ۱۹۴)

آوانگاری طهر مثنواه، باید به صورت tahara-masva-h (o) باشد. زیرا طهر فعل ماضی و مفید معنی دعاست و لام الفعل آن مبنی بر فتح است. البته به صورت طَهَّرَ نیز معمول است که واج نگاری آن به صورت tahora می باشد.

ذیل ظلّ الله

ظلّ الله Z.o.lah [ع.] (امر). ۱- سایه خدا. ۲- (کف.) شاه... (همان: ۱۹۶)

ظَلّ به صورت اختصاری و با نمودار واجی (z) نوشته شده است. چون ظَلّ در ترکیبات قبلی ذکر نشده است؛ ضرورت داشت که نمودار واجی آن به صورت کامل نوشته شود. بدین ترتیب: (zell-o-llah) همانطور که در موارد مشابه، این روش معمول است.

ذیل ظَلْکَم طویل

ظَلْکَم طویل zello-kom-tavil (0n) [ع.] (جمله اسمی دعایی)

سایه شما پاینده باد! عمرتان دراز باد! (همان: ۱۹۷)

باتوجه به اینکه (ظَلّ)، قبل از این ترکیب، مذکور است. طبق روش کتاب می‌بایست ظَلّ با نشانه اختصاری (z) نوشته شود که البته چنین نشده است.

ذیل فوق القَلْتین

فوق القَلْتین F.-al-γ ollat-ayn [ع.] (امر.) (تص.) مقابل (← دون القلتین). (همان: ۲۲۶)

علامت اختصاری تصوّف (تص.) زاید به نظر می‌رسد. زیرا در «دون القلتین» این علامت اختصاری وجود ندارد و علاوه بر این، مفهوم و مضمونی صوفیانه از این ترکیب مستفاد نیست.

ذیل قُمّ

قُمّ γ om [ع.] (فعل امر حاضر از مصدر قیام) برخیز! (همان: ۲۳۶)

چه شب‌ها نشستم در این فکر گم که دهشت گرفت آستینم که: قُم!

(سعدی، ۱۳۶۹: ۳۵)

به توضیحات ذیل خُذْ، صَحَّ و صدق رجوع شود.

ذیل لا

لا la [ع.] ۱- (ق.) نه، نی، نا (همان: ۲۴۶)

«به لاقامت لات بشکست خرد به اعزاز دین آب عزّی ببرد»

(کلیات سعدی: ۱۴۹)

به توضیح ذیل (قُم) رجوع شود

ذیل معتل الفاء

معتل الفاء. M.-ol-fa [ع.] [ص.ر.] (صر.ع.) کلمه‌ای که فاء الفعلش حرف عله (و،ای)

باشد مانند: ورد، یمن (← بخش ۱: مثال). (همان: ۲۸۶)

نشانه کاما(ء) باید بعد از الف باشد، نه قبل از آن. بنابراین، متن بدین صورت درست است:

... کلمه‌ای که فاء الفعلش حرف عله (و،ای) باشد...

ذیل مقسّم المیاه

مقسّم المیاه mo ʔ assam-ol-miyah [ع.] [امر.] (جغ.) (همان: ۲۹۰)

خط الرأس کوه که آب‌ها را به طور تساوی به دو طرف فرو ریزد.

با توجه به معنی فاعلی مقسّم در ترکیب، واج نوشته آن بدین صورت درست است:

mo ʔ assem

من حیث المجموع

زیر ترکیب مذکور، به نقل از ترجمه غرور و تعصّب صفحه ۲۷۷، چنین آمده است.

من حیث المجموع: و- men-hays-el-majmu [ع.] [ق.مر.] روی هم رفته (فره)، جمعاً،

مجموعاً: «نتیجه می‌گرفت که من حیث‌المجموع باید این مدت خیلی جالب و پرشور و قابل

ملاحظه باشد.» (معین ۱۳۶۳: ۲۹۳)

چنان که در واج‌نگاری، مشهود است، حرف جرّ «من» در ظرف مکان حیث که مبنی بر

ضمّ است، عمل نموده است و البته این خلاف قاعده و قیاس مشهور است. زیرا حیث در

هرحال، مرفوع است. چنانکه ذیل «مِنْ حَيْثُ لَا يُحْتَسَبُ» می‌خوانیم: m.-h.-o-la-yohtasab [ع.] [ق.مر.] از آنجا که گمان نرود. (همان: ۲۹۳).

و در لسان العرب ذیل حَيْثُ آمده است: حَيْثُ: ظرف مُبْهَمٍ مِنَ الْأَمْكِنَةِ، مضموم ... و قال بعضهم: أجمعت العربُ على رفع حَيْثُ في كُلِّ وجهٍ وذلك أن أصلها حَوْتُ فَقَلِبْتَ الواوِ ياءً للكثرة دخول الياء على الواو، فقليل: حَيْثُ، ثُمَّ بَنَيْتَ على الضمِّ، لالتقاء الساكنين، وأخترتها الضم ليشعر ذلك بأن أصلها الواو، وذلك لأن الضمه مجانسه للواو، فكأنهم أتبعوا الضمَّ الضمَّ... (ابن منظور، ج ۲، ۱۳۶۳: ۱۴۰)

حَيْثُ ظرف مکان مبهم و مضموم است و بعضی گفته‌اند: عربها اجماع دارند بر اینکه در هر صورت حَيْثُ مرفوع است و اصل حَيْثُ حَوْتُ بوده است که قلب به یاء شده است و گفته شده: حَيْثُ، سپس مبنی بر ضم شده است. به خاطر التقاء ساکنین. و اختیار شد برای آن ضمه تا بیانگر این امر باشد که اصل آن واو بوده است. چون ضمه با واو همجنس است. گوئی آنها ضمه را به دنبال ضمه آورند.

ذیل نفثة المصدور

نفثة المصدور nafsat-ol-masdur [ع.] (امر.) ۱- خلطی که مبتلی به درد سینه از سینه بیرون افکند ۲- (نج.) سخنی که حاکی از اندوه و غم درونی و شکایت باشد و گوینده را به گفتن آن آرامشی و تسکینی حاصل شود. (معین، ۱۳۶۳: ۳۰۲)

«از نفثة المصدوری که مهجوری بدان را حتی تواند یافت، چاره نیست.» (خزندزی زیدری، ۱۳۷۰: ۷)

(نج.) نشانه اختصاری نجوم است که البتّه در اینجا مناسب به نظر نمی‌رسد. زیرا اصطلاح یا واژه نجومی در متن دیده نمی‌شود و از این روی، لازم است که به جای آن علامت اختصاری کنایه یعنی (کن) آورده شود.

ذیل واحسرتا(ه)

واحسرتا(ه) [va-hasrat.a(h).ع.] (صت) دریغ! افسوس! ضح=در فارسی گاه به منزله اسم می آید و مضاف واقع شود. (معین، ۱۳۶۳: ۳۰۶)

«وہ کہ چون آمدی برون زنهفت چند واحسرتات باید گفت؟»

در بیت مذکور «واحسرتا»، مضاف بنظر نمی رسد. زیرا با توجه به بیت های پیش از آن، مضاف بودن «واحسرتا» و مضاف الیه بودن «ت» بعید می نماید. بیت های پیش از آن چنین اند:

آرزو را بزیر پای در آر	آرزو و آرزو بره بگذار
کارزو و هوس کسی جوید	کو همه راه بی خودی پوید
آنچه جد چون لعب همی شمری	و آنچه حق چون کذب همی شمری
لعب و بازی برای کودک راست	مرد بالاعبی نیاید راست
گر بیابی تو در اجل تأخیر	نه ترا مسکنست قعر سعیر
بسته با عقده تمنّا عقد	توبه ها نسیه و گناهان نقد
فارغ از مرگ و ایمن از تخویف	جرم حالی و توبه در تسویف
تو ز احوال خویش محجوبی	زان طلبکار مرد مقلوبی
وہ کہ چون آمدی برون زنهفت	چند واحسرتات باید گفت

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۹)

«ت» بعد از «واحسرتا» تحقیقاً فاعل است. زیرا معنی بیت آخر چنین است: شگفتا! اگر از پرده جهل و نادانی بیرون بیایی و آگاه بشوی تو باید که چندین دریغ و افسوس بر زبان بیاوری. البته در جمله ای مانند «واحسرتات را شنیدم» «واحسرتا» مضاف «ت» است. اما در بیت مذکور در فرهنگ فارسی این موضوع صدق نمی کند.

منابع

- این منظور، محمدبن مکرم (۱۳۶۳) لسان‌العرب، ج ۲، قم، نشر حوزه
- انوری، محمدبن محمد (۱۳۴۷-۱۳۴۰) دیوان انوری (دو جلد)، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹) دیوان حافظ، نسخه محمد قزوینی و قاسم‌غنی، تهران، نشر محمد
- خزندری زیدری، شهاب‌الدین محمد (۱۳۷۰) نفثة‌المصدر، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران، نشر ویراستار
- دبیر سیاقی، محمد (۱۳۶۸) فرهنگ‌های فارسی، تهران، انتشارات اسپرک
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۹) بوستان (سعدی نامه)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی
- سنائی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۵۹) حدیقة‌الحقیقة و شریعة‌الطریقه، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۴۶) تذکرة‌الاولیاء، ج ۱، تهران، انتشارات علمی
- معین، محمد (۱۳۶۳) فرهنگ فارسی، ج ۱ و ۴، تهران، امیرکبیر
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۶۲) مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد نیکلسون، (از روی نسخه لیدن هلند) تهران، امیرکبیر
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۱۹) مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد نیکلسون به کوشش محمد رضائی، تهران، کلاله خاور
- Larousse Pierre (1961) Catalogue generale.

Archive SID